



دانشگاه قم

دانشکده حقوق

رساله دکترای تخصصی در رشته حقوق جزا و جرم‌شناسی

عنوان:

مبانی تدوین الگوی اسلامی ایرانی سیاست جنایی

استاد راهنما:

دکتر محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی

استادان مشاور:

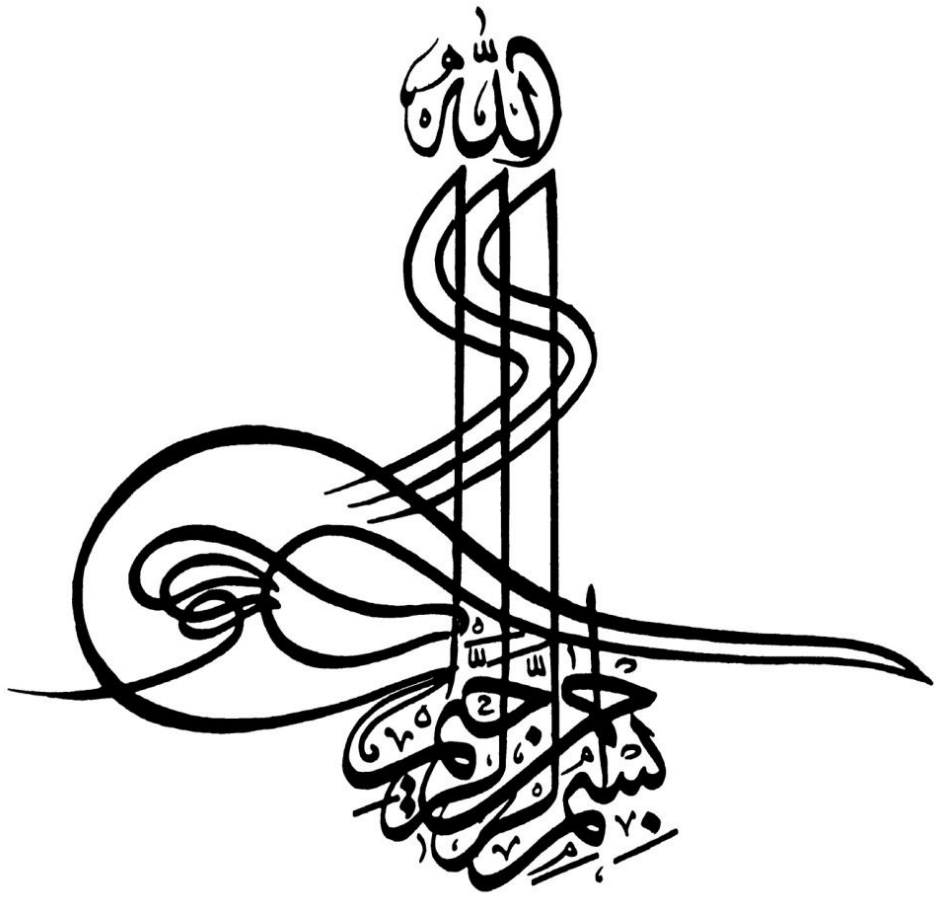
دکتر عادل ساریخانی

دکتر محمدخلیل صالحی

نگارنده:

مهدی خاقانی اصفهانی

زمستان ۱۳۹۲



پروردگارا

به فرزنگانی که زوایای تیره اندیشه‌ام را با آموزگاری خویش روشن نموده‌اند اجر فراوان ده و مرا قدردان آنان و پروردگار شان بنما. اکنون که به یاری حضرت حق، تألیف این رساله به پایان رسید، به رسم ادب و شاگردی، بر خود فرض می‌دانم از محضر بزرگوارانی که بنده را یاری رساندند تشکر کنم.

از وجود فاضل و وارسته جناب استاد دکتر محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی؛ که عالمانه، متواضعانه و دلسوزانه روشنگر راه شاگرد مشتاقشان در تزکیه و تعلیم‌اند.

از حضرت حجه‌الاسلام و المسلمین استاد دکتر عادل ساریخانی؛ به پاس بینش، دانش و رأفتی که از محضرشان گرفتم؛ در طول دوره دکتری و در پیرامون آن.

از جناب استاد دکتر محمدخلیل صالحی؛ به شکرانه رهنمودهای عالمانه و دلگرمی‌های عطوفانه که بر من روا داشتند و سهم بسزایی در رشد علمی‌ام ایفا نمودند.

از همه دیگر اساتید بزرگوار و فاضل دانشکده حقوق دانشگاه قم بالأخص جناب استاد دکتر سید علی آزمایش، جناب استاد دکتر ابوالفتح خالقی، حضرت حجه‌الاسلام والمسلمین جناب استاد دکتر جلال‌الدین قیاسی، جناب حجه‌الاسلام- والمسلمین استاد دکتر قدرت الله خسروشاهی، جناب استاد دکتر سید محمود میرخلیلی و آقای دکتر روح الله اکرمی به پاس زحمات و ارشادات بسیار مفیدشان عمیقاً سپاسگزارم. خداوند پشت و پناهمان.

تقدیم به:

پدرم، والا معلّم، جناب استاد دکتر محمد خاقانی اصفهانی؛

اسوه تهذیب، عزّت، و شکوفایی علمی

در برابرشان تعظیم می‌کنم؛ و از راهشان پیروی

مادرم، آرام جانم، سرکار خانم استاد فخری مداحیان

جلوه ایثار، ایمان و کرامت

دستان دائم القنوت شان و جبین دائم السجودشان را می‌بوسم

همسرم، فخر و عزّت، سرکار خانم دکتر سمیرا حاجی صادقی

سراسر مهر، وفا و صفا

صبر و یاری و لطفشان را می‌ستایم. درود

چکیده:

نظریه پردازی در حوزه سیاست جنایی به شدت مورد نیاز کشور است؛ فقدان الگوی بومی منسجم برای چاره‌اندیشی در قبال بزه و انحراف موجب ناهماهنگی دستگاه‌های حکومتی متصدی امر است، و این پیامدی جز افت شاخص‌های عدالت کیفری در ایران ندارد. برنامه‌ریزی برای عدالت کیفری در ایران اولاً و بالذات متأثر از آموزه‌های اسلام است، اما تعبیر «سیاست جنایی اسلامی» در ادبیات فقهی و حقوقی کشور با چالش‌های متعددی روبروست. مطالعه پژوهش‌ها در حوزه سیاست جنایی اسلامی نشانگر وجود چند گفتمان مطرح در این مقوله است؛ که بر مبانی، ساختار، جلوه‌ها و تحول رویکرد به سیاست جنایی مؤثرند.

از سوی دیگر، از جمله ویژگی‌های گفتمان‌های غالب در سیاست جنایی غربی، قرارگیری نظام‌های عدالت کیفری به‌طور نسبی در چارچوب یکی از مدل‌های تعریف شده لیبرال، اتوریته، توتالیتیر و مانند آن است، که خود ریشه در تقابل نظری و عملی آزادی‌گرایی و امنیت‌گرایی دارد. سیاست جنایی غربی معاصر، مبتنی بر منطق مدرنیته است. افت و خیز الگوهای غربی سیاست جنایی در مهار بحران‌های بزهکاری، چالش‌های امنیت، و نگرانی‌های جهانی شده‌ی دیگر، ضرورت تأمل در دو پرسش را دوچندان می‌کند: (۱) چرا و چگونه باید روند پیروی گفتمان حقوقی کشورمان از مدل‌های وارداتی و ترجمه‌ای سیاست جنایی غربی را کنترل و مدیریت نمود؟ (۲) آسیب‌شناسی در مبانی گفتمان‌های رایج پیرامون سیاست جنایی اسلامی، چه دستاوردهایی برای آینده-پژوهی در حوزه سیاست جنایی بومی (اسلامی-ایرانی) ارائه می‌دهد؟

رساله، با روش تحلیل گفتمان، پس از مرور دیدگاه‌ها در حوزه سیاست جنایی در پژوهش‌ها و در میدان عمل در ایران، و نیز با توجه به تحولات اخیر تقنینی در ایران، می‌کوشد مختصات کلی قرائتی از سیاست جنایی را ترسیم کند که بتوان آن را «نقشه راه» برای تدوین نظریه «الگوی اسلامی ایرانی سیاست جنایی» - الگوی بومی - دانست.

واژگان کلیدی: بومی‌سازی علم دینی، سیاست جنایی غربی، سیاست‌های فقه‌جزایی، الگوی اسلامی ایرانی.

پیشگفتار: طرح تحقیق

مقدمه	۲
۱. بیان مسأله تحقیق	۹
۲. ضرورت و اهمیت تحقیق	۱۱
۳. سؤال‌ها و فرضیه‌های تحقیق	۱۶
۴. پیشینه تحقیق	۱۶
۵. روش تحقیق	۱۶
۶. اهداف و کاربردهای تحقیق	۱۹
۷. کاربران تحقیق	۱۹
۸. مشکلات تحقیق	۱۹
۹. ساختار تحقیق	۲۰

فصل اول: کلیات

مبحث اول: مبانی سیاست جنایی	۲۳
گفتار اول: توصیف سیاست جنایی؛ پیش شرط تبیین مبانی سیاست جنایی	۲۳
گفتار دوم: مبانی معرفت‌شناختی	۲۹
گفتار سوم: مبانی ارزش‌شناختی	۳۰
گفتار چهارم: مبانی انسان‌شناختی	۳۲
گفتار پنجم: مبانی جامعه‌شناختی	۳۳
گفتار ششم: مبانی حقوقی	۳۴
مبحث دوم: رویکردها به سیاست جنایی	۳۵
گفتار اول: رویکرد انطباقی بر مدل‌های غربی	۳۶
گفتار دوم: رویکرد انطباقی بر گفتمان فقهی سنتی	۳۷
گفتار سوم: رویکرد تلفیقی به «گفتمان / مدل»های فقهی - غربی	۳۸
گفتار چهارم: رویکرد نظریه‌پردازی در عرصه سیاست جنایی اسلامی - ایرانی	۳۸
مبحث سوم: بومی‌سازی سیاست جنایی	۳۹
گفتار اول: معنای بومی‌سازی علوم انسانی و به ویژه سیاست جنایی	۴۴
گفتار دوم: ضرورت بومی‌سازی علوم انسانی و به ویژه سیاست جنایی	۴۴
گفتار سوم: لوازم بومی‌سازی علوم انسانی و به ویژه سیاست جنایی	۴۶
گفتار چهارم: آسیب‌شناسی الگوهای بومی‌سازی علوم انسانی و به ویژه سیاست جنایی	۴۶

فصل دوم: نقد سیاستگذاری جنایی پیرو الگوی غربی

۴۹	مبحث اول: چالش‌های ذاتی
۴۹	گفتار اول: حاکمیت مدرنیته بر سیاست‌گذاری علوم انسانی در غرب
۵۲	گفتار دوم: چیرگی «عقل‌ابزاری»؛ زمینه‌ساز جنبش پسااستعماری «مطالعات انتقادی حقوق»
۵۷	گفتار سوم: چیرگی اثبات‌گرایی بر «نظریه اجتماعی» و «حوزه عمومی» در غرب
۶۴	گفتار چهارم: حاکمیت مدرنیته بر فلسفه سیاسی غرب
۶۵	بند اول: دموکراسی لیبرال
۶۸	بند دوم: معطوف بودن دموکراسی لیبرال به دموکراسی پساتوتالیتار
۷۰	(۱) ایدئولوژی، قدرت نامرئی توتالیتاریسم
۷۲	(۲) سازماندهی توده‌ها؛ عوام‌گرایی توتالیتاریستی
۷۳	(۳) قانون‌مداری صوری در کنار قانون‌مداری واقعی
۷۵	گفتار پنجم: تناقض‌های ذاتی و پنهان آزادی با دموکراسی‌های لیبرال غربی
۷۸	گفتار ششم: نوسان میان امنیت‌محوری و آزادی‌محوری در سیاست جنایی غربی
۹۳	مبحث دوم: چالش‌های انطباق
۹۳	گفتار اول: مغایرت با ساختار شرعی سیاست جنایی جمهوری اسلامی ایران
۹۴	گفتار دوم: مغایرت با اقتضائات سرزمینی و عرفی ایران
۹۵	جدول نمایه چالش‌های ذاتی و چالش‌های انطباقی گفتمان غرب‌گرای سیاست جنایی

فصل سوم: نقد سیاستگذاری جنایی پیرو گفتمان فقهی سنتی

۹۷	مبحث اول: چالش‌های ذاتی
۱۰۵	گفتار اول: سیمای عمومی چالش‌ها
۱۱۴	گفتار دوم: ضعف در توسل بایسته به عقلانیت
۱۳۳	گفتار سوم: ضعف در توسل بایسته به مصلحت
۱۴۵	گفتار چهارم: اقتدارگرایی تاریخی شدید؛ در جدال با آزادی‌گرایی و اجتماع‌مداری
۱۶۸	مبحث دوم: چالش‌های انطباق
۱۶۸	گفتار اول: مغایرت با الگوی صحیح معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تولید «علم دینی»
۱۸۴	گفتار دوم: تضعیف پویایی تعامل فقه جزایی با علوم جزایی و الزامات بین‌المللی
۱۸۷	گفتار سوم: تضعیف انسجام ماهوی و شکلی فقه جزایی با سیاست جنایی
۲۰۸	جدول نمایه چالش‌های ذاتی و چالش‌های انطباقی گفتمان سنت‌گرای فقهی سیاست جنایی

فصل چهارم: تدوین الگوی بومی سیاست جنایی؛ وضع کنونی، بایسته‌ها و محورها

۲۱۰	مقدمه
۲۱۴	مبحث اول: جنبه‌های غیربومی سیاست جنایی کنونی ایران
۲۱۸	گفتار اول: ضعف تاریخی و ساختاری در وضوح نسبت امر فقهی با امر شرعی با امر حقوقی

۲۲۷	گفتار دوم: ضعف در حمایت از ارزش‌های حقوق بشری
۲۳۶	گفتار سوم: ضعف در اتخاذ راهبرد سنجیده‌ی الهام از نظام‌های سیاست جنایی
۲۳۹	گفتار چهارم: انحراف از سیاست جنایی مشارکتی به سیاست جنایی عوام‌گرایانه
۲۴۸	مبحث دوم: بایسته‌های بومی‌سازی سیاست جنایی ایران؛ ایران در گذار
۲۵۴	گفتار اول: اقتضائات؛ در تقابل و تعامل میان بومی‌شدن و جهانی‌شدن
۲۶۰	بند اول: اقتضائات ملی سیاسی
۲۶۴	بند دوم: اقتضائات ملی اجتماعی
۲۷۱	بند سوم: اقتضائات ملی حقوقی
۲۷۵	گفتار دوم: روش در تدوین الگوی بومی سیاست جنایی
۲۸۴	مبحث سوم: محورهای اساسی در بومی‌سازی سیاست جنایی ایران
۲۸۴	گفتار اول: دین‌فهمی منطقی
۳۰۲	گفتار دوم: سنت‌گرایی دینی
۳۰۶	گفتار سوم: نظریه‌پردازی دینی - علمی - بومی
۳۱۰	گفتار چهارم: رویکرد مدیریتی و میان‌رشته‌ای به سیاست‌گذاری عمومی جنایی
۳۱۶	گفتار پنجم: برقراری توازن‌گفتمانی و ساختاری میان جمهوریت و اسلامیت
۳۲۱	گفتار ششم: آزادی مشروع و چارچوب‌مند
۳۲۶	گفتار هفتم: امنیت نرم در راستای تحکیم سرمایه اجتماعی
۳۳۲	جدول نمایه وضعیت سیاست جنایی ایران (وضع موجود، بایسته‌ها و محورها)

نتیجه تحقیق: (برآمد و برآیند)

۳۳۴	گزارش دستاوردهای رساله، معطوف به بازخوانی سؤالات و فرضیه‌ها و آزمون آنها
۳۵۰	پیشنهادهایی برای تدوین راهبرد ملی الگوی اسلامی - ایرانی (بومی) سیاست جنایی
۳۵۲	فهرست منابع و مآخذ
۳۵۳	فارسی
۳۷۶	عربی
۳۷۶	انگلیسی

پیشگفتار:
طرح تحقیق

مقدمه

سیاست جنایی به عنوان دانش راهبردی ناظر بر تدوین، اجرا و ارزیابی سامانه‌های پاسخ‌دهی به رفتارهای مجرمانه و منحرفانه‌ی خطیر، برآمده از تعامل منظومه‌ای از علوم و معارف است. اتخاذ راهبرد مطلوب برای سیاستگذاری جنایی زمانی ممکن می‌گردد که بنیاد فکری سخته و سنجیده‌ای بتواند مبانی نظری سیاست جنایی را تنقیح کند و به نظم بکشد؛ به گونه‌ای که همه منابع شرعی، غربی و سرزمینی را تحت الگوی هوشمندانه‌ای که بر آن بنیان‌های فکری استوار است، تعامل دهد. تنها این گونه است که می‌توان رونب‌های هنجارمند و کارآمدی در سطوح تقنینی و قضایی و اجرایی برای سیاست جنایی ایجاد کرد. سیاست جنایی در ایران، به معنای دقیق کلمه، به شدت کم‌رنگ است. سیاست جنایی ایران در قلمروهای مختلف و از جهات گوناگون، در فرآیندهایی اتخاذ شده و می‌شود که از فرایند صحیح و مسلم مبتنی بر اصول بنیادین سیاستگذاری جنایی فاصله دارد. نواندیشی برای بازسازی سیاست جنایی ایران - و چه بسا ساخت، و نه بازسازی آن - در گرو درک این حقیقت است که نظام نظریه‌پردازی از قبل از انقلاب شکوهمند اسلامی در ایران تا کنون، همواره در تلاش برای یافتن راه سومی میان دو راه تجربه‌شده‌ی ناروا و مخرب - یعنی الگوی روشنفکری تجددگرا و الگوی متحجر سنت‌گرا - است. این رساله، این راه سوم - الگوی بومی برآمده از تعامل بخشی صحیح میان منابع شرعی، غربی و سرزمینی - را در حیطه سیاستگذاری جنایی می‌کاود. برای تنویر مطلب و ابعاد زیرساختی سیاست جنایی، لازم است باب بحث را کمی باز کنیم.

سراغز هر تمدن و هر سنتی، نواندیشی است و تمدن‌ها وجه عینی و تشخیص‌های خارجی نواندیشی‌های مختلف‌اند. پس به عدد تمدن‌ها، نواندیشی‌هایی وجود دارند که از سنخ تجدد غربی نیستند؛ لیکن در نواندیشانه‌بودنشان اختلاف وجود ندارد. چه، نواندیشی لزوماً غربی نبوده و مشرب‌ها و خاستگاه‌های دیگری هم داشته است. اگر تمدنی، تفوق و زایایی و مانایی خود را از دست داده باشد، تنها دیگر نواندیشانه نیست، و نه این که دیگر حقیقت و واقعیت هم ندارد. به همین خاطر است که گفته شده «گونه‌های غیرغربی از تحول را می‌توان در تاریخ تمدن‌سازی بشر بازخوانی و شناسایی کرد.»^۱ و هم می‌توان - و بلکه باید - به این حد اکتفا نکرد و گونه‌های غیرغربی از نواندیشی را برای نخستین بار، ساخت. این البته آرزویی بس والاست و راهی دراز و سخت دارد.

پایداری و بالندگی هر جامعه، در گرو تحقق مجموعه اهدافی است که با یکدیگر هم‌افزایی یافته و در کنار هم بقا و تداوم آن جامعه را تضمین کند. «سازمان»‌ها به مثابه نظام‌هایی اجتماعی با سطح بالایی از پیچیدگی، تحقق اهداف چندگانه جوامع را دنبال می‌کنند و بدین ترتیب، به فراخور شرایط مکانی و زمانی و در چارچوب رویکردی اقتضایی، کارکردهای گوناگونی را ایفا می‌کند. بدیهی است که هر بخش از سازمان که کارکرد ویژه‌ای را ایفا می‌کند، باید ساختاری متناسب با آن داشته باشد. در علم مدیریت، بیان شده که «ساختار باید تابع کارکرد، و کارکرد باید تابع هدف، و هدف باید تابع ارزش‌های اجتماعی باشد؛ پس ساختار، نهایتاً تابع ارزش‌های اجتماعی سازمان است.»^۲ بنابر الگوی پارسونز، هر نظام اجتماعی دارای چهار کارکرد تطبیق، هدف‌گرایی، انسجام‌بخشی و حفظ الگوهاست.^۳ از این رو، برجستگی چهره عمومی دولت‌های جدید، آنها را ناگزیر می‌کند تا به طور مداوم در پی ایفای نقش کارویژه‌های عمومی خود یعنی ایجاد انسجام اجتماعی، حل منازعات، دستیابی به اهداف کلی و تطبیق با شرایط جدید و متحول باشند. در عین حال، این مسأله برای جوامع گوناگون و ناهمگونی چون ایران، مهم‌تر از بسیاری جوامع دیگر است؛ به ویژه آن که در حال گذار از سنت به مدرنیته و هم البته شاهد مقاومت‌های معقول و نامعقول، روا و ناروا، در برابرین جریان جهانی می‌باشیم. بی‌شک، عدم تبیین الگوی «نظام» و تداوم ابهام در روند ایجاد درک مشترک و مفاهمی لازم موجب می‌شود که جایگاه‌های قانونی به وظایف خود و وظایف دیگران دقیق و کامل آشنا نبوده و تداخل کارها و ناکارآمدی مجموعه نظام حاصل شود. هنگامی که ساختار مدیریتی نظام سیاسی به شفافیت لازم نرسیده باشد و وفاق حداقل در سطح نخبگان به وجود نیاید نمی‌توان انتظار داشت که نظام به کارآمدی بالا و اهداف خود برسد.

۱. مهدوی‌زادگان، داوود (۱۳۸۹)، پارادوکس روشنفکرانه، چاپ سوم، تهران: کانون اندیشه جوان، ص ۱۶۱.

۲. قلی‌پور، آرن و علی‌اصغر پورعزت و غزاله طاهری عطار (۱۳۸۸)، مصلحت‌اندیشی و تحلیل تحولات ساختاری در پرتو طرح‌های سازمانی و کارکردهای اجتماعی، حقوق و مصلحت، شماره ۳، ص ۱۰۰.

3. See: Parsons, Talcott (1951). The Social System, London: Glencoe Free Press.

ورود شتاب زده و نسنجیده علوم انسانی نوین به جامعه و نظام آموزش عالی ایران، که تا حدودی با زمینه‌های فرهنگی آن بی-ارتباط بود ساختاری معیوب و نامتناسب را پدید آورد که در نتیجه آن، علوم انسانی ایرانی به جای پاسخ‌گویی مبتکرانه و راهگشا به بحران‌های اجتماعی و فرهنگی، به علمی فانتزی تبدیل شد که خود را بیشتر دلمشغول مباحث نظری ساخت و هر روز از مأموریت اصلی خویش فاصله گرفت؛ وضعیتی که به نظر می‌رسد در صورت تداوم می‌تواند آسیب‌هایی جدی را متوجه ساختارهای تمدنی و اجتماعی ما سازد. بی‌تردید، ابهام در نظر، موجب ابهام در عمل می‌گردد. متأسفانه در نظام‌های آموزشی دانشگاهی و حوزوی ما - تا آنجا که مربوط به علوم اسلامی می‌شود - ما بیشتر به مسائل درون علوم می‌پردازیم. این در حالی است که کمتر به رابطه میان فقه و کلام، فقه و فلسفه و... می‌پردازیم و پرسش‌هایی از این دست که اگر کلام بر فقه مقدم یا مؤخر قرار گیرد چه تفاوتی در کارآمدی مدیریتی جامعه اسلامی صورت می‌گیرد، معمولاً مغفول می‌ماند. باورهای علمی اسلامی مادام که قالب‌های مضاف به خود نگیرند (به عنوان مثال، فلسفه فقه، فلسفه عرفان، فلسفه کلام و...) و روابط کلان میان خود را به شکل منطقی تنظیم نکنند، کمتر تبدیل به فرمول‌هایی برای عمل می‌شوند. از این رو، برای تولید علم دینی ناگزیر از تعامل بینافرهنگی هستیم. واقعیت این است که علم، به نحو «شبکه‌ای» رشد می‌کند و نه «خطی»، و لازمه رشد شبکه‌ای علم این است که میان مصادیق علم در فرهنگ‌های مختلف تعامل وجود داشته باشد. از این رو، برای تولید علم دینی ناگزیر از ارتباط با دیگر فرهنگ‌ها حتی فرهنگ‌های غیر دینی هستیم و این تعامل و ارتباط، نه صرفاً به منظور وام‌گیری و تقلید از آن فرهنگ‌ها و... می‌باشد. به عبارت دیگر، برای تولید (بازتأسیس) علم دینی، دو مرحله «بازفهمی» فرهنگ‌های دیگر و «بازنگری» در آنها لازم است و این نیزمند یک مهندسی فرهنگی است. قطعاً مهندسی فرهنگی به معنای طراحی فضاهای فرهنگی مدنظر متخصصان علوم انسانی نیست، بلکه در یک اجماع کلی، بستری برای دستیابی به فرهنگ مطلوب در سایه منابع و مقدرات موجود است.

در حالی که مدیریت اسلامی در جایگاه یک میان‌رشته‌ای از اصول، مبانی و یافته‌های دو حوزه مطالعات دینی-اسلامی و علم مدیریت ریشه می‌گیرد. با وجود این که این تألیفات اندک نیستند اما هنوز این سؤال در ذهن محققان باقی است که چرا منابع مدیریت اسلامی نتوانسته همچون سایر کتاب‌ها و منابع مدیریت، راهگشای مدیریت جوامع اسلامی باشد؟

جهان اسلام از لحاظ تاریخی مرتکب یک اشتباه مهم شد، و آن این که مسلمانان گرفتار امور داخلی خود شدند و از پیشرفت تدریجی اروپا غفلت نمودند و حال که به خود آمده‌اند در مواجهه با غرب به چهار گروه تقسیم شده‌اند: مسلمانان متجدد غرب-گرا، مسلمانان موعودگرا، مسلمانان بنیادگرا و مسلمانان سنت‌گرا. گروه نخست، تحت تأثیر مکاتب لیبرالیسم و مارکسیسم هستند و نسبت به اسلام و ایران احساس حقارت می‌کنند و نسبت به هر چیز غربی تمایل دارند. گروه دوم، مسلمانانی هستند که برای رهایی از فشار و تهدید مدرنیسم بر ارزش‌ها، راه برون‌رفت از چالش را فقط در ظهور منجی منحصر می‌دانند و مسلمانان امروزی را ناتوان از بازسازی و احیای مجدد تمدن اسلامی می‌بینند و سرخورده و مأیوس و حتی بعضاً پیرو افکار حجتیه‌اند و اساساً جبرگرا و ذلیل و مقهوراند. گروه سوم، جریان بنیادگرایی است که فقط به ظاهر شریعت توجه می‌کند و باب تفسیر و تعقل را بسته است و نتیجه‌اش وهابیت و گروه‌ها و اندیشه‌های توتالیتراست. جریان چهارم، سنت‌گرایان هستند که حقیقت دین را در درون سنت جستجو می‌کنند. اینان معتقدند پرسش‌های معطوف به آزادی، چه از خاستگاه غربی آن و چه از خاستگاه موقعیت آزمون عملی اسلام در جمهوری اسلامی، نمی‌تواند پاسخ خود را از اندیشه‌های سیاسی غرب مدرن اخذ کند. پاسخ این پرسش‌ها باید در دستگاه نظری اسلامی به‌روز شده تولید شود. از این مقدمات کپسولی، مسئله‌وارگی موضوع را متولد می‌کنند و راه برون‌رفت از عقب‌ماندگی تمدنی جهان اسلام در عصر حاضر را بازگشت به سنت اسلامی می‌دانند؛ فقط سنت.

جهان غرب نیز از جهت دیگری ره به خطا رفت. در شرایطی که افزایش فرمانروایی و کنترل نهادی، مدیریتی و حکومتی هدف اصلی باشد، و دانش و اطلاعات به نحو فزاینده‌ای کالاوار شود، دیگر دشوار بتوان چشم‌اندازهای واقع‌بینانه‌ای برای تقویت شکل‌های دموکراتیک مشارکت در تصمیم‌گیری تشخیص داد. در حال حاضر، طیف وسیعی از بنگاه‌های تجاری و دولتی اطلاعات مشروحاتی درباره جنبه‌های خاصی از زندگی، کردار و علایق افراد جمع‌آوری می‌کنند. در سیستم‌های رایانه‌ای با ادغام اطلاعات و مخابرات، می‌توان اشکال منظم‌تر، دقیق‌تر، گسترده‌تر و مخفی‌تری از نظارت را پیاده کرد. حریم خصوصی افراد از سوی بنگاه‌های حکومتی، شرکت‌ها و سازمان‌های نظامی و امنیتی تهدید می‌شود که به صورت روال‌مند به جمع‌آوری و ذخیره-سازی اطلاعات می‌پردازند. در واقع، عقیده بر این است که توانایی گسترده صاحبان قدرت در جمع‌آوری اطلاعات درباره افراد و

۱. برای مطالعه پیرامون جریان‌شناسی مواجهه مسلمانان با تمدن غرب، ر.ک. به: نصر، سید حسین (۱۳۸۲)، جاودان‌خرد (مجموعه مقالات)، به اهتمام سید حسن حسینی، ج ۱، تهران: انتشارات سروش.

گروه‌ها، تمایز میان «امر عمومی» و «امر خصوصی» را زیر سؤال می‌برد؛ چرا که «گفتمان»، معناها اموری پیش‌ساخته و مسلم نیستند، بلکه در چارچوب نهادها و تأسیسات اجتماعی خاصی شکل می‌گیرند و نظام‌های دلالتی در درون آنها را صاحبان قدرت جهت می‌دهند. گفتمان، گستره‌ای است که در بستر آن گروه‌های مختلف می‌کوشند قدرت را به دست آورند و تولید معناها وایدئولوژی‌ها را در اختیار می‌گیرند.

هسته اصلی گفتمان یا ابرپارادایم مدرنیته را باید در سوژه شدن انسان و ابژه شدن جهان جست و زمینه‌این تحول را می‌توان در اندیشه‌های دکارت بازشناخت. بیگانگی انسان از خود و جهان ریشه در همین رویکرد دارد و در واقع، مسئله اصلی مدرنیته همین بوده است. در واقع، با ظهور فلسفه دکارت، تمام هستی به شیء یا ابژه بدل شد و از این دوره به بعد، در نظام اندیشه غرب، جهان ماهیتی تصویری به خود می‌گیرد و انسان شناسا دایرمدار هستی می‌شود. پوزیتیویسم، مود فرمالیسم است و فرمالیسم، بدخیم‌ترین رهیافت معاصر نسبت به حقوق است که علیرغم نشیب‌های بی‌شمار همچنان به حیات خود ادامه داده است. این ادامه حیات شاید از جمله به این دلیل باشد که فرمالیسم در برخی سطوح با عمیق‌ترین تصورات ما از حقوق پیوند خورده است؛ این که حقوق چیزی نظم‌یافته، ساختار بندی‌شده، و از لحاظ داخلی و درون‌سیستمی کاملاً و به‌شدت منسجم است.^۱ فرمالیسم حقوقی ادعا می‌کند قانون مستقل از محتوای آن معتبر است و این دقیقاً همان حرفی است که فقهای سنت-گرای قائل به عدم حجیت مستقل عقل، راجع به طرق حجیت شرعی می‌زنند و می‌گویند صرف استناد به کتاب و سنت کافی است ولو با مقتضیات زمانه ناسازگار باشد. عقب‌ماندگی و محصور ماندن در دایره الفاظ و رواج تصنع و حیل و بی‌اعتنایی به مصالح اجتماعی و نتیجه‌های ناعادلانه‌ی فتاوا از پیامدهای ناگوار غرق شدن در مباحث الفاظ و اجتهاد - خصوصاً اجتهاد سنتی - بدین شیوه است. نظام حقوقی، اگر در این دام افتد، از جهتی به نظم مذهبی و از جهتی به نظم ریاضی نزدیک و گاه همانند می‌شود: به نظم فقهی، از این لحاظ شباهت پیدا می‌کند که پیروان «مکتب تحلیلی عدالت» را تنها در استنباط و الهام از قانون جستجو می‌کنند؛ و به نظم ریاضی، بدین اعتبار نزدیک می‌شود که استدلال‌ها همه قیاسی و تحلیلی است نه استقرایی و تجربی. در نظم فقهی، این احتیاط، اگر به افراط نرسد، مفید است ولی «در حقوق که در مدار بازتری حرکت می‌کند، چشم بستن به روی نیازها و تحولات اجتماعی و فرورفتن در گرداب منطقی خشک، پای استدلالیان را چوبین می‌سازد»^۲. وانگهی، آشکارا می‌بینیم که فقیهان عرفی و روشن‌بین، که در استنباط‌های منطقی به عرف و نیاز مردم و احساس انسان نیز توجه کرده‌اند توفیق بیشتری در تکامل فقه یافته‌اند.

به رغم تنش‌های سخت و کهن موجود میان الهیات و جامعه‌شناسی - خصوصاً از حیث مبنای اعتبار بایدهای راهبردی - امکان پذیرش رویکردی اجتماعی و حقوقی در حقوق ایران وجود دارد و تلاش برای تثبیت این رویکرد در گفتمان‌های متنوع حکومتی، دانشگاهی، انتقادی و... پیرامون حقوق ایران، مطلوب و اصلاً ضروری و نیازی فوری است. نوع رویکردی که می‌توان با توجه به مبنای مسلم حقوق ایران پذیرفت و بر اساس آن به تحقیقات اجتماعی - حقوقی دست زد، «رویکرد واقع‌گرایانه‌ی اجتماعی - حقوقی» است. البته پذیرش این رویکرد لزوماً به معنای این نیست که از یک سو، یکسره اراده الهی را در حقوق و زندگی حقوقی و اجتماعی انکار کنیم، بلکه مقصود از رویکرد اجتماعی به حقوق، آن گرایشی است که به طور میان حقوق و جامعه نوعی رابطه معنادار واقعی در نظر می‌گیرد. این گرایش ممکن است از سوی یک فیلسوف اجتماعی یا یک جامعه‌شناس پوزیتیویست یا تضادگرا و یا جامعه‌شناس تفهیمی (معرفت‌گرا) مطرح شود. بنابراین، مقصود از رویکرد اجتماعی، نظریه‌ای خاص در جامعه‌شناسی نیست، هر چند که اکثر نظریه‌های اجتماعی - حقوقی مشتمل بر رویکردی اجتماعی - حقوقی‌اند. در مقابل این مجموعه از مکتب‌ها و نظریه‌های اجتماعی یا جامعه‌شناختی که دارای رویکرد اجتماعی - حقوقی بوده‌اند، دیدگاه‌های خاص فلسفی یا مذهبی و گاه ایدئولوژیک وجود دارند که حقوق را یک امر موجود و مفروض در ساحتی دیگر از زندگی اجتماعی در نظر گرفته‌اند. آن ساحت جداگانه می‌تواند علم الهی، جهان‌جاویدان مطلق‌ها و ارزش‌های اخلاقی یا اراده فرمانروا (نظیر نظریه حقوق ناب کلسن) باشد. از برجسته‌ترین نظریه‌های اجتماعی حقوق باید به «مطالعات انتقادی حقوق»^۳، «کارکردگرایی ساختی»^۴ و «مکتب فرانکفورت»^۵ اشاره کرد. البته باز نباید در دام پیروی محض از تمام عناصر و راهبردهای این نظریه‌ها افتاد؛

۱. کیوانفر، شهرام (۱۳۸۸)، فرمالیسم حقوقی، حقوق عمومی، سال ۲، شماره ۶ و ۷، ص ۵۷.

۲. کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۵)، حکومت قانون و جامعه مدنی، فصلنامه حقوق (مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران)، شماره ۷۲: ص ۲۸۵.

3. Critical Legal Studies

4. Structural Functionalism

5. Frankfurt School of Thought

چه، ما می‌خواهیم «سیاست جنایی بومی» طراحی کنیم و نه دوباره یک سیاست جنایی غربی یا صرفاً شرعی (شرعی بی‌توجه به اقتضائات جامعه‌شناسی جنایی ایرانی و جامعه‌شناسی کیفری ایرانی). منظور، آن است که در طراحی نظام بومی سیاست جنایی باید توجه بیشتری به این صنف نظریه‌ها داشت تا افراط ناشی از عدم توازن سیاست جنایی موجود ایران در بهره‌گیری از رویکرد آسمانی و رویکرد زمینی به عدالت حقوقی و از جمله عدالت جزایی تا حد امکان برطرف گردد و حقوق ایران در این زمینه سامان یابد و آرام و قرار گیرد.

از سوی دیگر، برای مثال، جامعه‌شناسی کیفری بر این باور است که نظام عدالت کیفری محصول اندیشه و عمل انسان‌هاست و باید مانند سایر رفتارهای انسانی مورد مطالعه قرار گیرد. مجازات از آن‌هایی که آن را تولید می‌کنند، کسانی که بر مبنای آن حکم می‌دهند، آن را اعمال می‌کنند و یا مشاهده می‌کنند جدا نیست. جامعه‌شناسی کیفری به مطالعه تأثیر نیروهای اجتماعی در شکل‌گیری مجازات می‌پردازد؛ این که مثلاً چه پیوندی میان ایدئولوژی‌ها، فرهنگ‌ها و عرف‌های موجود و نوع و کیفیت مجازات در هر جامعه‌ای وجود دارد. عوامل سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و... چگونه به عنوان مانع و یا عامل تسهیل شکل خاصی از نظام کیفری عمل می‌کنند. سؤالاتی از این دست که اصولاً در فلسفه مجازات جایگاهی ندارند، موضوعات محوری جامعه‌شناسی کیفری هستند. نظام عدالت کیفری، که هم دارای ماهیت نهادی و هم واجد وصف اجتماعی است، مستمراً در معرض نیروهای متنوع داخلی و خارجی می‌باشد. پروسه شکل‌گیری سیاست کیفری در یک کشور از پدیده‌های ساختارساز وسیعی مانند اقتصاد، قرائت‌ها از مذهب، عقلانیت، فرایند تمدن‌سازی و بازسازی تمدن و... تأثیر می‌پذیرد. زندان، سیستم مراقبت، اعدام و امثال آن محصول عوامل متعدد تاریخی و اجتماعی هستند؛ عواملی که نیروهای واقعی اما پنهان شکل‌گیری نهاد کیفر محسوب می‌شوند. البته ارائه یک تئوری تکثرگرا و چندبُعدی به مفهوم مطالعه مجموعه نیروهایی که در مسیر واحد حرکت می‌کنند، نیست. برعکس، گاهی نیروهای مذهبی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی در تعارض با یکدیگر قرار می‌گیرند و گاهی به نوعی مصالحه تن می‌دهند. آثار این گونه تعارضات و سازش‌ها را در نظام‌های کیفری مختلف از جمله ایران می‌توان مشاهده کرد. واقعاً چرا پس از گذشت سه دهه از انقلاب شکوهمند اسلامی، هنوز سیاست جنایی اسلامی/ایرانی در نوسان میان واقعیت و متافیزیک به ثبات نرسیده است؟

چالش‌های جمهوری اسلامی در درگیری با ظرفیت مدرنیته در ابعاد سیاسی و آزادی‌های اجتماعی باید دقیقاً ترسیم شود و آسیب‌نهادهای فرهنگی سیاسی نظام در ادبیات تخصصی حوزه و دانشگاه شناسایی گردد. دیری است در ایران، ادبیات دانشگاه، منحصرراً جهت مادی را بر الگوهای توسعه حاکم می‌کند و ادبیات حوزه نیز، ناتوان در ترسیم مراحل تکامل بر مبنای خود است. ادبیات دانشگاه در راستای توسعه، به مشارکت تا حد بهینه‌ی کثرت موضوعات جدید دعوت می‌کند و ادبیات حوزه، مشارکت در این سطح را از خود سلب می‌نماید و لذا الگوی تولید قدرت در جامعه عملاً به صورت دو قطبی در می‌آید؛ آزادی‌ها دچار ناهنجاری می‌شود و نزاع دو فرهنگ به هماهنگی و انسجام سیاست‌گذاری‌های کلان - از جمله تدوین الگوی بومی سیاست جنایی - ضربه می‌زند.

اما تقصیر را فقط بر گردن حکومت نمی‌توان نهاد. از جهت اجتماعی، تبیین کارآمدی یا ناکارآمدی دولت منوط به روشن نمودن ویژگی‌های جامعه ایرانی در شرایط کنونی و پیش‌فرض‌ها، انتظارات و ارزش‌های آنان به ویژه نسبت به دولت است. تاریخ برای چنین عوامل مناسب در کنار یکدیگر برای پیشرفت یک جامعه، تعجیلی ندارد. ده‌ها عامل باید در کنار هم به صورت سیستماتیک قرار گیرند تا فرآیند توسعه آغاز گردد. پیشرفت، محتاج فرهنگی خاص از یک طرف، و سیاست‌گذاری‌های منطقی و پایدار از طرف دیگر است. فهم تجربیات بشری پیرامون توسعه‌یافتگی، مخزن قابل توجهی برای شناخت و مطالعات مقایسه‌ای توسعه ارائه می‌کند. هرچند به لحاظ علمی و روشی، هر موردی و کشوری می‌تواند ویژگی‌های خاص خود را داشته باشد، ولی مشترکات جوامع نیز بسیار هستند. فکر بومی‌سازی در ایران عموماً باعث شده تا یادگیری و صرفاً یاگیری از نمونه‌های مشابه بین‌المللی به حداقل خود رسیده و عمدتاً تعطیل شود. تفکر دینی در حوزه توسعه عمدتاً به صورت کلی و در حد اصول باقی مانده است. ابتدا باید پیرامون این اصول کلی، تقدم و تأخر صورت پذیرد و پس از استخراج این مبانی و اصول (که رساله نگارنده نیز متمرکز بر انجام همین مرحله نخست است)، بنا به مقتضیات زمان و مکان مدل‌سازی شده و هر مدلی پس از اجرا، آزمایش شود و این فرآیند ممکن است دهه‌ها به طول انجامد. حرکت از اصول به مدل به راحتی تحقق پیدا نمی‌کند¹. استخراج مدل نیاز به فهم عمیق نظام بین‌الملل دارد. فهم جهانی در ایران کنونی، همچنان شناختی آمیخته به شعار و حالت سیاست‌زده دارد. فهم

1. See: Nye, Joseph (2011). The Future of Power. New York: Public Affairs; Fukuyama, Francis (2011). The Origins of Political Order. New York: Straus & Giroux.

جهان، اندیشمندانی لازم دارد که از آلودگی‌های حوزه سیاست به دور باشند و بنا به اصول فوق‌الذکر، جهان را عالمانه و نقادانه درک کنند.

مطالعه متون فکری و سیاسی جریان‌های مختلف از دوره مشروطه تاکنون معرفت‌این اصل است که فعالان و اندیشمندان ایرانی در یادگیری از تحولات بین‌المللی و نمونه‌های مشابه ضعیف بوده‌اند و عموماً یادگیری را مونتاژ و ترجمه و تقلید انگاشته‌اند. اگر هم مدل‌هایی مطرح شده‌اند یا از نوع غرب اروپا بوده‌اند که به لحاظ فرآیندهای تاریخی و اقتصادی سنخیت محدودی با ایران داشته و یا از نوع کمونیستی و یا از نوع فقهی محض بوده‌اند که با فرهنگ و ساخت جامعه ایران مطابقت ندارند.

اگر ابعاد نامحسوس و خلقی توسعه‌نیافتگی ایران عبارت باشند از: ضعف علمی در کلیت جامعه، نازل بودن مقام فکر و اندیشه، تعریف کوتاه مدت از زندگی، ضعف بودن اهداف جمعی، ضعف هنر گوش کردن، ضعف اخلاقی جامعه، و از همه اینها مهم‌تر ضعف در انتقاد و خصوصاً خودانتقادی، آن‌گاه با رویکردی کلان‌نگر می‌توان عوامل ساختاری-تاریخی «امکان و امتناع قانون و نظم در ایران» را تحلیل کرد. غالباً تبیین‌های ارائه شده از علل تاریخی غیبت قانون و نظم اجتماعی در تاریخ و جامعه ایران، با نگاهی غایت‌شناختی، به دنبال شرح موانع «کنونی» غیبت قانون در جامعه ایران هستند. در این انگاره، «تاریخ ایران» در خدمت فهم شرایط کنونی جامعه ایران مفهوم‌یابی می‌شود. ساختار سیاسی پدرسالار، چیرگی شکل خانواده مردسالار، تجارت سنتی و... همگی تابع غیبت تاریخی عنصر «عقلانیت جدید» قلمداد می‌شوند. بنا بر انگاره حاکم بر این دسته از مطالعات، «سنت» در تاریخ این سرزمین همواره نظم اجتماعی خاصی را تولید کرده که خود مانع استقرار بنیان‌های معرفتی است. در اغلب جوامع کمتر توسعه‌یافته یا در حال توسعه نظیر ایران، حاکمیت گونه‌های نظام‌های بسته‌ی سنتی، مانع از رسوخ کامل اندیشه‌های حقوق بشری به بدنه سیاست‌گذاری‌ها گردیده است. در این جوامع، در کنار بدنه ضعیف و ناکارآمد اقتصادی، زمینه‌های رشد و اعتلای اجتماعی و فرهنگی نیز از افشار وسیعی سلب گردیده و با اتخاذ سیاست‌های فاقد اعتبار علمی و شواهد تجربی، گسست قابل ملاحظه‌ای میان برنامه‌ها با واقعیت‌های اجتماعی ایجاد شده است.

گفتمان یا به قولی پارادایم حاکم بر حقوق عمومی نوین و حقوق اساسی نوین، مسأله دولت قانون‌مدار است. مطابق این گفتمان، عناصر حداقلی لازم برای تحقق و تثبیت دولت قانون‌مدار عبارت‌اند از: (۱) تحدید قدرت و تعیین حدود صلاحیت هر یک از نهادهای سیاسی، (۲) سلسله‌مراتب، (۳) نظارت‌پذیری. در اندیشه دولت قانون‌مدار، روابط دولت و اداره‌شوندگان باید مبتنی بر قواعد عام و هنجارهای از پیش موجود باشد. نقطه تمایز «دولت قانون‌مدار مداراگرا» با «دولت قدرت‌محور امنیت‌گرا» نیز دقیقاً در همین نکته نهفته است. دولت انتظامی - امنیت‌گرا - همانند دولت قانون‌مدار جایگاه مهمی را برای قانون قائل می‌شود، اما نگاه آن به قانون جنبه ابزاری دارد، یعنی نهادهای اداری تسلط کاملی بر قانون دارند. در این حالت، شاید بتوان به جای حاکمیت قانون بر دولت، از حاکمیت دولت بر قانون سخن گفت. در دولت امنیت‌گرا با سیاست جنایی توتالیتر و حتی اتوریته - خصوصاً آن‌گاه که متمایل به مدل توتالیتر است - قانون برای شهروندان تکلیف‌سازی می‌کند، اما تکلیفی را بر خود دولت و نهادهای اداری بار نمی‌کند. در حالی که می‌دانیم حکومت قانون بر جامعه نتایجی به بار می‌آورد که نظم و خیر مهم‌ترین آنهاست.

البته شکل‌گیری مفهوم «دولت حقوقی» در فرهنگ حقوقی غرب بدین معنا نیست که در فرهنگ حقوقی اسلام با آن بیگانه باشیم، بلکه عناصری از دولت حقوقی را در بخش‌هایی از فقه اسلامی می‌توان شناسایی نمود. «دولت حقوقی» مفهومی بسیار انعطاف‌پذیر است و تقریباً با هر زمینه‌ی حقوقی، فرهنگی و اجتماعی امکان‌سازگاری دارد. مراد از «دولت حقوقی»، احاطه دولت (در مفهوم عام) توسط حقوق است. این هنجارهای حقوقی و روابط میان آنها دولت را محاط می‌کنند تا خارج از چارچوب تعیین‌شده توسط آنها اقدامی نکند. این چارچوب نیز خود روی به آرمانی متعالی‌تر دارد و آن، حمایت از حق‌ها و آزادی‌های شهروندی و تضمین مؤثر آنهاست که هر عنصر و جزء دولت حقوقی با آن توجیه می‌شود برای طراحی الگوی مناسب دولت حقوقی در هر نظم و نظام حقوقی باید با توجه به ارزش‌های حاکم بر هر جامعه عمل نمود. بسیاری از مفاهیم مدرن حقوق اساسی در اروپا که ناشی از جنبش‌های قانون اساسی بودند وارد فرهنگ حقوقی نوخاسته‌ی ایران شدند و برخی اصول نیز حاصل لحاظ نمودن شرایط خاص موجود در ایران و به ویژه بستر دینی آنها بودند. با این وجود، خاستگاه عناصر «دولت حقوقی» در اسلام با غرب تفاوت دارد و بسیاری از عناصر «دولت حقوقی» که در عصر مشروطه در کشورمان مطرح شدند صرفاً اقتباس - و حتی عموماً فقط ترجمه - بودند و به زمینه‌های تاریخی تطور آنها نیز توجه کافی مبذول نشده بود. این ترجمه‌گرایی، ناتوان از برقراری دولت حقوقی واقعی در ایران بود و هست؛ و این ناتوانی به ناتوانی در برقراری سامانه سیاست جنایی در ایران انجامیده‌است.

ناگفته نماند اخلاق و قانون می‌توانند به عنوان دو محور بنیادین مدیریت اجتماعی به کار روند، اما ابهام شدید در معنای مفاهیم این حوزه معرفتی و خصوصاً ابهام در الگوی این تعامل این دو یکدیگر، به ساحت هر دو لطمه می‌زند. پس ابهام‌زدایی از نسبت امر شرعی با امر فقهی و با امر حقوقی باید تحقق یابد. این در حالی است که نظریه‌های دولت در اندیشه شیعه، تصریح چندانی در مورد مرزهای قدرت ندارند اما بازسازی دولت شیعه بر اساس شورا و ملیت را می‌توان مایه امید و موجب ظهور تعریف واضح‌تری از مرزهای قدرت در دولت اسلامی دانست. بازخوانی اندیشه علامه نائینی و آخوند خراسانی و تلاش برای روزآمدسازی آنها با مؤلفه‌های «دولت حقوقی» در این زمینه راهگشاست؛ زیرا کمک می‌کند بهتر دریابیم که علم فرد غیرمعصوم به هر چیز و از جمله به حکم شارع و درک معارف فقه جزایی، تدریجی‌الحصول است؛ همچنان که ما را یاری می‌کند تا به یاد آوریم شناخت موضوع در جریان عینیت، به زمان و مکان بستگی دارد؛ و نیز توجه می‌دهد بحث التزام و اعتقاد (چرایی و چیستی) از بحث عینیت و تحقق (چگونگی تعامل) خروج موضوعی دارد.

نکته دیگری این که باید به سیر تکوین و تطور علم اشراف داشته باشیم و فراموش نکنیم که اساساً نقطه عطف‌های علم مربوط به زمان‌هایی است که انسان به ضعف‌های وضعیت موجود علم «توجه تفصیلی» می‌کند. البته باید توجه داشت که تاریخ علم بر خود علم غلبه نکند. متأسفانه در برخی از حوزه‌های علمی اسلامی از جمله فقه و حتی اصول فقه چنین اتفاقی افتاده است. چندین دهه لازم است تا طلاب علوم دینی با تاریخ فقه آشنا شوند و پس از یک دوره کاملاً طولانی به مسائل مبتلابه امروزی ما می‌پردازند. این رویکرد باعث شده تا حجم مطالبی که در فقه ما ناظر به مسائل امروزی ما می‌باشد به مراتب کمتر از حجم مطالبی باشد که ناظر به تاریخ فقه است. این در حالی است که فقه، حوزه از معرفت دینی است که ناظر به رفتار مکلفین است و بالذات عهده‌دار تنظیم رفتارهای فعلی افراد می‌باشد.

چه باید کرد؟ بی‌بهره‌گی از تئوری تا به کی؟ امروزه و خصوصاً در خاورمیانه، نظریه‌های علمی تمدن‌ساز نداریم. در اغلب این کشورها، ایدئولوژی، همه منظومه‌های معرفتی را بلعیده است؛ آزادی، تجدد، بازخوانی معرفت‌شناختی و... اگر به محاق نرفته باشد، دست‌کم به شدت کم‌رنگ شده است. ایدئولوژی‌های حزب بعث در عراق و سوریه، صهیونیسم در اسرائیل، کمالیسم در ترکیه و اسلام‌گرایی افراطی سلفی در کل منطقه، شیوع و بسا که غلبه دارند. ایدئولوژی، شهادت ارائه نظریه از دانشمندان حقوق را می‌گیرد و ذهن‌های آنان را از تولید باز می‌ستاند. کاریزمای محوری، نزاع‌محوری و دشمن‌انگاری، ضعف آموزش و پژوهش، و عصبیت و ضعف حاکمیت خرد جمعی، تولید نظریه‌های بومی علوم انسانی را سخت و کاربست آنها را تقریباً ناممکن می‌سازد. باین وجود، تلاش تئوریک را نباید متوقف کرد.

الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، یک سند بالادستی و یک نقشه جامع است که در آن، وضع مطلوب ترسیم شده و سبک رسیدن از وضع موجود به وضع مطلوب بیان می‌گردد و سایر اسناد مانند سند چشم‌انداز بیست ساله و برنامه‌های پنج ساله توسعه از این الگو تبعیت کرده و همه حوزه‌ها شامل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و... را دربرمی‌گیرد. عرصه‌های پیشرفت در این الگو، چهار عرصه فکر، علم، زندگی و معنویت را در بر می‌گیرد. عرصه زندگی شامل همه چیزهایی است که در زندگی یک جامعه، به عنوان مسائل و درخواست‌های عمومی مطرح است، مثل آزادی، عدالت، رفاه، استقلال، عزت ملی، تعاون و مانند آن. «آزادی» یکی از مقوله‌های مهم و مطرح در عرصه زندگی است که باید در الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت مورد توجه و تامل قرار گیرد. مهم‌ترین مسأله در ترسیم نقشه راه برای تدوین الگوی اسلامی-ایرانی سیاست جنایی، تنفیج تا حد امکان نسبت آزادی با امنیت و نسبت امر شرعی با امر حقوقی است. به دومی، پرداخته شد و اکنون نباید فراموش کرد که به نسبت آزادی با امنیت و آزادی با عدالت - و دوگانه‌هایی از این دست که خصوصاً آزادی، یک طرف آن است - پرداخت.

هرچند فقدان الگوهای متفاوت با تجربه لیبرال‌دموکراسی و سوسیالیسم، خود عامل مهمی در شکل‌گیری برداشت تقلیل-گرایانه از آزادی و عدالت بوده است، اما به هیچ رو نمی‌تواند مانع از تلاش انسان‌های حال و آینده برای دستیابی به الگوهای برتر و مفاهیم‌آمیز از این دو آرمان ارزشمند بشری گردد؛ چنان که در اندیشه و نظام اسلامی مطلوب، بین آزادی و عدالت تناقض، تراحم، واگرایی و تناظر غایبات و اهداف وجود ندارد و عدالت، تنها حدود آزادی را بر مبنای شریعت الهی و منابع آن تحدید می‌کند و وظیفه تأمین و استیفای متعادل آن را برای همه افراد بر عهده دارد. این دو مفهوم نه تنها متنافی‌الاجزاء نیستند، بلکه مکمل و متمم یکدیگر هستند. اندیشه اسلامی، آزادی معارض با عدالت و به دیگر سخن آزادی ناعادلانه را از بن آزادی نمی‌داند و برآیند گونه آزادی مشروعیت و روایی شرعی و عقلایی قائل نیست؛ همچنان که همین حکم و گزاره را نیز برای عدالت معارض با آزادی صادق می‌داند و عدالت بدون آزادی را نیز بی‌محتوا و بی‌معنی به شمار می‌آورد. ایران اسلامی در ذیل طراحی الگوی جامع پیشرفت خود، و مواجهه منطقی با چالش‌هایی که با آن روبرو است، باید در مورد مقوله آزادی نیز موضع و سپس الگوی عملیاتی خود را تبیین و تکمیل نماید.

بخشی مهم از مسئله امروز ما پس از مقوله نگرشی و نظری در باب آزادی‌های اجتماعی، اولاً فقدان، ضعف، پیچیدگی یا ابهام قوانین مربوط به حقوق و مسئولیت‌های اجتماعی، و ثانیاً ضعف فرآیندهای اجرا و اعمال مؤثر قوانین، و ثالثاً نظارت درست بر اجرای قوانین است که گاه منشأ سوءاستفاده و گاه موجب سوءتفاهم درباره آزادی‌های اجتماعی می‌گردد. برای حل این بخش از مسئله، قوای سه‌گانه با تدبیر و برنامه‌ریزی مشترک و بر اساس نقشه کلان برگرفته از مبانی اسلامی و اصول قانون اساسی و سیاست‌های کلان مصوب مقام معظم رهبری (مدّ ظلّه العالی) و با توجه به چالش‌ها و آسیب‌های کنونی و مصالح ملی و با تکیه بر منطق استوار اسلام باید برای رفع این کاستی‌ها اقدام نمایند. آنچه گفته شد، دغدغه‌ها و امیدهایی بود که لحاظ آنها در کنار هم، بایسته می‌نمود؛ تا بر این پایه‌های ادراکی بتوان به خود مسئله - یعنی ترسیم الگوی بومی (اسلامی/ایرانی) سیاست جنایی - پرداخت.

این رساله، توضیح می‌دهد که چگونه عناصر نظارتی سیاست جنایی اسلام هرگز نتوانسته اند در قالب هیچ گونه نهاد اجتماعی خارج از حکومت، سازمان یافته و به عنوان یک نهاد هم عرض، قادر به نظارت و کنترل مؤثر بر دولت باشند. این وضعیت سبب شده است که علیرغم انقلاب‌های متعدد در تاریخ دولت‌های اسلامی، نهاد حکومت هر موقع و به دست هر کس یا کسانی که تأسیس گردید، به محض استقرار خود، به غول عظیمی تبدیل شود که هرگز از جانب ایجادکنندگان آن قابل کنترل نبوده و صرفاً از قواعد نامطلوب خاص خود (تأکید و تکیه ی هرچه بیشتر بر ابزار سلطه و عدم مدیریت ضابطه مند و نهادینه شده) اطاعت کند.

گفتمان فقه محور رایج کنونی از سیاست جنایی در کشورمان، دانشی اقتدارمحور است که ولایت حاکم را در همه شئون زندگی فردی و اجتماعی بزهکاران و افراد ناکرده بزه ساری و جاری کرده و مفهوم «شورا» را که ظرفیتی بسیار غنی برای آغاز تحول به سمت قاعده‌مندسازی سیاست جنایی در ایران است، در مفهوم «نصیحت» استحاله کرده است. همین کژتابی و کژبینی موجب گزیده‌بینی و فهم محدود از نصوص اسلامی و مذاق شرع شده و متأسفانه بخش عظیمی از این نصوص - و از نصوص مهم تر، روح حاکم بر نصوص و مقاصد متعالی شریعت - را که خارج از منطق گفتار و مختصات معرفتی قشری از رجال دین بود، به حاشیه رانده شود.

این رساله، نشان می‌دهد چرا و چگونه است که قواعد تولید دانش در گفتمان سنتی و رایج سیاست جنایی اسلامی، مبتنی بر سلطه متون سنتی بوده و هست و اهمیت عقل نیز در «توضیح بی تذکر و بی‌سامان و غیرنظام‌مند» آراء گذشتگان خلاصه می‌شود.

رساله می‌کوشد این فرضیه را بررسی کند که آیا می‌توان سیاست جنایی اسلامی را خارج از فرهنگ و نظام گفتاری رایج در گفتمان موجود فهمید و تفسیر کرد و پیاده نمود؛ تا تحقیقات علمی دیگر در بن‌بست مواضع ایدئولوژیک به محاق نروند؟ این رساله، کوششی است در کشف ماهیت دانش سیاسی و ایضاح منطق سیاست جنایی اسلام و برون‌داد متعاقب تضارب آراء پیرامون سیاست جنایی اسلام.

این رساله، پیروی ناآگاهانه از دو جریان را نقد می‌کند: آنچه سیاست جنایی غربی و آنچه سیاست جنایی اسلامی (فقهی) نامیده می‌شود. این رساله می‌کوشد توضیح دهد اولین گام در مسیر پرفراز و نشیب ترسیم نقشه راه برای تدوین الگوی ایرانی - اسلامی سیاست جنایی «درک چندپارگی و ناهم‌سویی بهره کشورمان از سه منبع دانایی است: منبع اول: دستاوردهای رویکردها به سیاست جنایی شرعی؛ منبع دوم: دستاوردهای سیاست جنایی غربی و منبع سوم: دستاوردهای جامعه - شناسی ایرانی؛ ایران در گذار از سنت به مدرنیته.

رویکرد این رساله دکتری، انتقادی است. این رساله صرفاً به فقه نمی‌نگرد. بلکه همچنین توجه می‌کند به اجماع حاصل از تحقیقات و تحولات سیاست جنایی در مقیاس ملی، منطقه‌ای و جهانی در چارچوب درک ارزشی حقوق بشر. از سوی دیگر، در نگاه انتقادی به غرب و به فقه، مخالف تفکر «این‌همانی» است. باور به این‌همانی آموزه‌های دینی با دستاوردهای سیاست جنایی غربی، آسیب بسیاری از پژوهش‌های سیاست جنایی اسلامی در کشور است. رساله، می‌کوشد با رصد هنجارهای جهانی و حقوق بشری سیاست جنایی از یک سو و التفات به حجیت عقل به موازات شرع از دیگر سو و مشترکات این هر دو سویه، با قبول هنجارهای بنیادین بینادینی، از پوزیتیویست‌ها، و با پذیرش اجماع اهل نظر از نسبت‌گرایان جدا باشد.

رساله، در پی برون‌داد یک نظام‌واره‌ی معرفت‌شناسی اجتماعی برای نظریه سیاست جنایی بومی است و معتقد است الگوی ایرانی - اسلامی سیاست جنایی محصول انگاره‌ها و کنش‌های انسانی حکومت و ملت در ایران است که چارچوب ساختار شرع و عقل و عرف می‌تواند مسیر بازتولید برنامه ملی سیاست جنایی را صحیح به پیش برد و از افت و خیزهای ناشی از عدم التفات بایسته به دین و تجارب علمی بشری زین پس بپرهیزد. «کاوش انتقادی گفتمان» رویکرد و روش در این رساله است.

رساله براین باور تألیف می‌شود که از استفاده کلیشه‌ای نظریه‌های پاپین و آن، برون‌شدی از امتناعات موجود در عرصه سیاست جنایی ایرانی-اسلامی برخوردار است. در عین حال، علوم انسانی و به ویژه سیاست جنایی، نیازمند همگرایی تا حد امکان افق خود با بخش صحیح و قابل‌گرفته‌برداری از دستاوردهای سیاست جنایی غرب است که هم بخشی از تاریخ اندیشه مشترک ما با غرب را تشکیل می‌دهد، و هم این که اندیشه در انزوا، نمی‌زید؛ هر اندیشه‌ای باروری خود را مدیون تلاقی و گفت‌وگوست.

پرسش از نسبت راهبردی دانش سیاست جنایی با دیگر علوم اجتماعی و انسانی، سؤالی است با ارزش ذاتی و کاربردی عملیاتی بسیار فراوان. رساله متوجه این حقیقت هست که علم سیاست جنایی، درست مثل همه دیگر علوم اجتماعی و علوم تجربی طبیعی دارای مفروضات متافیزیکی بسیار قوی هستند. علوم اسلامی عمیقاً با جهان‌نگری اسلامی مرتبط است. سیاست جنایی اسلامی همانند دیگر علوم اسلامی در پی تحقق و تعالی تمدن است؛ علم قدسی است، نه سکولار. جهان‌بینی مدرن و جهان‌بینی دینی - حداقل مبتنی بر تفاسیر سنتی و پیشامدرن - در بنیادی‌ترین مؤلفه‌ی خود که نوع نگرش به جهان موجود است، تضاد دارند. تفاوت بین «علم معطوف به تفسیر» و «علم معطوف به تغییر» در این تضاد ریشه دارد. اما آیا تعارضی که بین پیش‌فرض مدرنیته و پیش‌فرض کلامی، فلسفی، حکمی، عرفانی، اخلاقی و فقهی ما در باب طبیعت و در باب انسان وجود داشت لاینحل است؟

پژوهشگر، به پاسخ این سؤال می‌اندیشد که چه دلیلی دارد قدر و حدّ هر چیزی - مثلاً سیاست جنایی اسلامی - را وضعیت بالفعل و تفسیری عموماً ایدئولوژیک، غالباً تک‌بعدی با ابزارهای تفسیری محدود ناشی از نگاه سنتی به فقه بدانیم؛ در حالی که معتقدیم فقه به همراه علوم دانشگاهی قابلیت برون‌داد نظام‌های برنامه‌ریزی مدیریتی پیچیده مانند سیاست جنایی پیشرفته برآییران را داراست؟ در الهیات ناظر به پیشرفت، در مقایسه با الهیات سنتی، سخن از «نظام تغییر» است، نه «تغییر نظام».

رساله، منتقد رویکرد اثبات‌گرایی فقه‌زده و اثبات‌گرایی غرب‌زده است. چه، پرواضح است که اصلی‌ترین شاخص علم اثباتی در عرصه نظریه‌پردازی در جهان معاصر، تکیه بر «اصل تبیین» است. در واقع، علوم انسانی بیش از همه با تأکید بر ماهیت تبیین و ایجاد ربط علی میان پدیدارهای اجتماعی قوام یافته‌اند؛ در حالی که هر رویکرد تبیین محور در ذات خود، تقلیل‌گرایانه است و از این بابت به شکلی ساده‌اندیشانه، سویه‌های شناختی دیگر نسبت به پدیده‌های اجتماعی - خصوصاً ابعاد تفهیمی و تأویلی - را حذف می‌کند تا به سویه‌ای یکدست در فهم آن پدیده دست یابد و این یعنی افزایش خطر تحلیل تک‌وجهی و ضدمیان‌رشته‌ای.

۱. بیان مسأله تحقیق

اولاً دانش سیاست جنایی به شکل کنونی و رایج آن در ایران «دانشی وارداتی» است و لذا از اکثر معایب - و بعضاً هم مزایای - این جریان وارداتی برخوردار است. ثانیاً، دانش سیاست جنایی پس از ورود به ایران به دلایل عدیده‌ای نتوانسته است بومی شود و بنابراین از تحلیل واقعی اوضاع اجتماعی در ایران بازمانده است. ثالثاً، چون سیاست جنایی در ایران، به مثابه علم، بخشی از سیاست جنایی جهانی و متأثر از آن است، لذا مسائل و مشکلات جهانی این دانش را نیز به همراه خود به ارمغان می‌آورد. سابقه این دانش در ایران کوتاه است و ادبیات وارداتی این دانش نیز هم با فقه و هم با اقتضائات ملی جامعه ایرانی در تنش است. رابعاً، چالش‌ها و تنش‌های ناظر بر نسبت امر شرعی با امر حقوقی همچنان در ایران پابرجاست و تولید علم دینی بومی را در حوزه‌های مختلف (حقوق، سیاست، اقتصاد و...) به شدت با مشکل مواجه کرده است. نتیجه، «بحران سیاست جنایی در ایران» است. در این خصوص، بحث نسبتاً مفصلی لازم است که ذیلاً طرح می‌شود.

بحران بزهداری، از دیرباز یکی از چند چالش بزرگ و فرآیندهای جهان بشریت است. حرکت در مسیر عدالت کیفری^۱، انگیزه اصلی سه دانش حقوق کیفری، جرم‌شناسی و سیاست جنایی در چاره‌اندیشی درباره جرم و انحراف بوده و هست. همانند

۱. عدالت کیفری دلالت بر اجرای پاسخ‌های کیفری و غیر کیفری یا کنشی و واکنشی نظام سیاسی از رهگذر حقوق کیفری دارد تا بدان سان نظم و امنیت را در جامعه برقرار سازد. «در این دیدگاه بیشتر اعتقاد بر آن است که عدالت وقتی تحقق خواهد یافت که قوانین جزائی مراحل وضع، صدور حکم و اجرا را آن چنان تعیین کنند که ارزش‌های جامعه در قانون جزا تبلور یابد و دادگاه‌ها، منصفانه و عادلانه به صدور حکم مجازات نمایند و اجرای قانون منطبق با موازین در مورد همه افراد به نحو عادلانه باشد. بدون تردید، زمانی که از قوانین جزائی یاد می‌شود، مقصود قوانینی است که در پرتو تشریفات مسلم قانونی‌ای وضع شده اند که از مجرای اندیشه‌های مردم سالاری و مبتنی بر تفوق آزادی‌های فردی و حمایت از حقوق شهروندان به مثابه کارویژه بنیادین قدرت سیاسی مدیر جامعه سیراب گردیده است. در این وضعیت است که اجرای قوانین جزائی به منزله ابزاری برای بروز و ظهور عدالت کیفری تلقی خواهد شد. برای مطالعه تفصیلی پیرامون «عدالت کیفری» ر.ک. به: نوربها، رضا (۱۳۸۳)، حقوق جزائی و عدالت کیفری، در: علوم جنایی (مجموعه مقالات در تجلیل از استاد دکتر محمد آشوری)، تهران: انتشارات سمت، ص ۸۰۳.

دانش، دین نیز دغدغه دفع شر و دوری از گناه در حیات بشر دارد و آموزه‌ها و راهکارهای متنوعی در چنته دارد. علوم حقوقی، هم در سطوح مبانی نظری و هم در بخش راهبردهای عملیاتی به مرور زمان تحول یافته‌اند؛ بخشی از این تحول مرهون تضارب آراء علم با آراء دین در مسیریابی به سمت عدالت جزایی است. اما این دو - استنباط علمی و استنباط دینی - هرگاه به تنهایی و بی‌التفات به دستاوردهای دیگری سعی و ادعا کرده‌اند یک تبیین انحصاری از تدبیر در قبال بزهکاری ارائه دهند، موفق نبوده‌اند.

در موضوع سیاست جنایی، تقابل نظریه‌های غربی سیاست جنایی - که عموماً (و نه مطلقاً) متأثر از مبانی هستی‌شناسی و انسان‌شناسی اومانیستی هستند - با نظام‌های فکری استنباط در اندیشه اسلامی، این حقیقت را آشکار می‌کند که نه غرب‌زدگی حقوقی چاره مبارزه با بزهکاری است، و نه فقه‌زدگی. منظور از غرب‌زدگی حقوقی در این تحقیق، جریان واردات نظریه‌های غربی جرم‌شناسی و راهبردها و مدل‌های سیاست جنایی به ادبیات دانشگاهی و گفتمان قضایی و اجرایی دستگاه‌های حقوقی کشور است. منظور از فقه‌زدگی نیز گفتمان رایج و سنتی سیاست جنایی اسلامی در کشور است.

برخی شاخه‌های گفتمان سنتی فوق‌الذکر، قائل به این‌همانی برخی دستاوردهای موفق سیاست جنایی غرب با آموزه‌های اسلامی می‌باشند؛ برخی از دیگر گرایش‌های این جریان، فاقد قابلیت کاربردی کردن فقه در عرصه سیاست جنایی است و محدود به حد تحلیل مبانی سیاست جنایی اسلامی باقی ماند است؛ بعضاً فاقد جامعیت یا فاقد انسجام بوده و یا دارای ادبیات گفتمانی نامتناسب با دانش سیاست جنایی است؛ برخی دیگر از دیدگاه‌ها بیشتر تئوریک (گرچه با ارائه برخی شواهد تجربی تاریخی) می‌باشند که با الگوی واقعی منظور و مورد تلاش برای طراحی (الگوی بومی سیاست جنایی) تفاوت‌های قابل‌ملاحظه‌ای دارند. بی‌توجهی به اقتضانات جامعه‌شناسی جرایم در ایران و ویژگی‌های جامعه ایرانی، و نیز عدم روزآمدی و همسویی با خرد جمعی معاصر، دوایراد دیگر این جریان سنتی سیاست جنایی اسلامی است. اما مهم‌ترین ایراد این جریان، میان‌رشته‌ای نبودن و عدم اهتمام به لزوم نقش‌آفرینی آموزه‌های فلسفی، جامعه‌شناختی و خصوصاً مدیریتی «سیاست جنایی» است. تحلیل خطی و تک-بُعدی و بسنده کردن به روش فقهی و به شیوه قیاسی، نشانگر یک‌سویه‌نگری جریان سنتی مذکور است. اندیشمندان حامی این جریان، سالهاست می‌کوشند سیاست جنایی اسلامی را با همان شیوه صدور فتوا و اصول فقه به کشور و به جهان عرضه کنند. این در حالی است که سیاست جنایی، یک علم داوری و نظارتی نیست؛ یعنی مانند فقه نیست که کارویژه‌اش صدور یکی از احکام خمس برای موضوعات باشد. سیاست جنایی باید جدا از داوری، نظام‌سازی بکند؛ نظامی متشکل از اجزاء متکثر در سطوح تفنیقی، قضایی، اجرایی و مشارکتی که دربردارنده تمام جزئیات یک راهبرد کلان برای کنش و واکنش نسبت به جرم و انحراف که از «همه علوم و معارف مؤثر» در مبانی، در ساختار و در جلوه‌های اجرایی خود بهره جوید.

برخی حامیان رویکرد سنتی به سیاست جنایی اسلامی، همچنین، سیاست جنایی علمی را در تقابل ذاتی با سیاست جنایی ایدئولوژیک تصور می‌کنند؛ سیاست جنایی علمی را مترادف پوزیتیویسم می‌دانند و وجه‌ایدئولوژیک سیاست جنایی اسلامی را محدود به فقه قلمداد می‌کنند. اما آیا واقعاً می‌توان «سیاست‌های حاکم بر فقه جزایی اسلامی» را همه‌ی آن چیزی نامید که «سیاست جنایی اسلامی» معنا می‌دهد؟ در ترسیم دورنمای الگوی بومی (اسلامی-ایرانی) سیاست جنایی، گفتمان سنتی سیاست جنایی اسلامی (از بین همه‌ی گفتمان‌های مطرح و قابل طرح در سیاست جنایی اسلامی در مقیاس جهان اسلام) چقدر می‌تواند به کاراید؟ همچنان که این پرسش نیز مطرح است که جریان ترجمه‌ای و واردات سیاست جنایی غربی به کشورمان، تا چه اندازه مناسب و مورد استفاده برای ترسیم افق نظریه بومی سیاست جنایی است؟

پی‌ریزی یک دستگاه نظری قابل اجرا در امر سیاست جنایی مستلزم آسیب‌شناسی وضعیت کنونی سیاست جنایی در ایران است. توسعه حقوقی نیازمند تحلیل درست رابطه موجود و مطلوب میان مبانی معرفت‌شناختی و روش‌شناختی در ساحت نظری، با بازیگران میدان عمل حقوقی از سوی دیگر است. چنین تحلیلی باید زمینه‌ها، الگوها و راهبردهای اجرایی و موانع گذار از «عقلانیت ابزاری» به «عقلانیت ارتباطی/مفاهمه‌ای» میان عناصر مذکور مؤثر در ترسیم یک الگوی بومی سیاست جنایی را آینده‌پژوهانه، تبیین و ارزیابی نماید.

درک اروپامحور از مدرنیسم می‌بایست پاسخگوی به انحراف کشیدن مجموعه علوم و تجارب عدالت کیفری و تخدیش میراث علم در این حوزه باشند؛ به دلیل اجبارهای به ظاهر موجّه (دموکراسی پساتوتالیتار) و بالأخره سرکوب نرم مستتر در ذات مدل‌های ظاهراً غیراقتدارگرا؛ به دلیل توسعه شبکه کنترل کیفری و توجیه نحوه کاربست سیاست‌های ضدانسانی. سیاست کیفری تخمینی (مدیریت ریسک جرم) و جنبش بازگشت به کیفر، نمونه‌های بارز این راهبردهای غیرانسانی هستند. این وجوه، سوبیه‌ی تاریک مدرنیته را نشان می‌دهند. بی‌تردید، احترام ما به آرمان‌های آزادی و روشننگری در عقل‌گرایی مدرن حاکم بر وجهه کنونی جهانی سیاست جنایی، موجب نادیده‌گرفتن یا از قلم انداختن تاریخ و تجربه‌های دردناک مدرنیته - که همچنان

درگیر آنیم - نمی‌شود. شکست غم انگیز مدرنیسم، شکست اندوه بار سیاست جنایی مدرن را نیز به همراه داشته است. چاره چیست؟

این رساله، به موازات آسیب-شناسی میزان و نحوه حضور فقه در سیاست جنایی کنونی ایران، ظرفیت‌های ناب و بسیار پرتوان دیگر حوزه‌های معرفتی مکتب اسلام (نظیر فلسفه و کلام معتزلی، اندلسی و فقه مقاصدی) در طراحی نظریه بومی سیاست جنایی را پررنگ می‌کند و مشترکات عقل‌مداری و دین‌مداری اسلامی با عقل‌مداری غربی را در ساخت نظریه بومی ترسیم می‌نماید.

رساله نشان می‌دهد عقل به عنوان مهم‌ترین منبع معرفتی اندیشه غرب، و دین به مثابه مهم‌ترین مخزن معرفتی اندیشه خداجو، هر دو در یک سیر هرمنوتیکی، تحول، و به هم قرابت یافته‌اند و این چرخش هرمنوتیکی گفتمان - در اندیشه غرب و اسلام - در دهه‌های اخیر موجب گذار مفهومی از عقل فردی به عقل مشورتی از این سو، و عقل‌گراترشدن برداشت دینی از دیگر سو شده است. پیامد این همسویی، طرح‌ایده همنشینی آزادی و عدالت در نظریه‌های جدید اندیشه دینی (نظریه جدید مقاصد الشریعة اخوانی، نظریه فهم فلسفی شریعت و...) و نیز به همین نحو از آن سو در نظریه‌های نوین اندیشه غربی (مکتب فرانکفورت و نظریه کنش ارتباطی هابرماس، نظریه فراسوی کنش و ساختار بوردیو، و دیگر نظریه‌های نوانتقادی) است.

درک این همسویی موجب می‌شود دریابیم که فهم عقل و دین، فهمی کرانه‌پذیر و متناهی است و این فهم به دلیل تأثیرپذیری از پیش‌فرض‌های هر دو گروه متفکران اسلامی و غربی، فهمی نسبی از عقل و فهمی نسبی از دین است. همین‌جا باید تصریح کنم منظور من، نسبت دین نیست و من نه محقق پست‌مدرنیست هستم و نه سکولار. منظور نگارنده، لزوم توجه به نسبت در فهم دین و عقل است، نه نسبت در خود این دو. با ارجاع به سنت فکری اندیشه اسلامی و در تطور مقتضیات اندیشمندی معاصر، باید به بازخوانی برخی مؤلفه‌های اندیشه قدیمی پرداخت و برداشتی جدید از نحوه مشارکت علوم وایدئولوژی‌های اسلامی در نظریه بومی سیاست جنایی - نظریه ایرانی اسلامی - ارائه داد.

این رساله، پیروی ناآگاهانه از دو جریان را نقد می‌کند: سیاست جنایی غربی و رویکرد سنتی به سیاست جنایی اسلامی فروکاسته شده به فقط فقه جزایی. این رساله توضیح می‌دهد که اولین گام در مسیر پرفراز و نشیب ترسیم «افق و اساس الگوی ایرانی-اسلامی سیاست جنایی» - یا همان سیاست جنایی بومی - درک چندپارگی و ناهم‌سویی بهره‌ی کشورمان از سه منبع دانایی است: منبع اول: دستاوردهای سیاست جنایی غربی؛ منبع دوم: دستاوردهای سیاست جنایی شرعی (و نه فقط فقهی سنتی) و منبع سوم: دستاوردهای جامعه‌شناسی ایرانی.

رساله، هم ساختارگرایی و هم کنش‌گرایی را به عنوان الگوی تعامل میان سه منبع «نظریه بومی سیاست جنایی» - برخی تجارب سیاست جنایی غربی، برخی ایده‌ها در سیاست جنایی فقهی و برخی اقتضائات جامعه ایرانی - نقد می‌کند. رساله، نه مانند ساختارگرایان افراطی، کنشگران نظام عدالت کیفری را مقهور و تابع سیستم می‌داند؛ و نه همچون کنش‌گرایان افراطی، از صلابت ساختار سیاست جنایی به نفع عاملان و بازیگران سیاست جنایی می‌کاهد. چینی ظریف از سهم و نحوه مشارکت این سه لایه‌ی سیاست جنایی اسلامی-ایرانی، با گذار به فراسوی کنش و ساختار، هدف رساله است. در مجموع، دغدغه‌های پژوهشگر - که اهم آنها اختصار ذکر شد - حول محور اصلی و مسأله بنیادین این رساله می‌گردد و آن همانا ترسیم دورنمای تدوین الگوی بومی (اسلامی-ایرانی) سیاست جنایی است.

۲. ضرورت و اهمیت تحقیق

در جهان اسلام، پژوهش‌های نظری فراوان و عمیق بسیارند، اما تلاش کمی در جهت عملیاتی و راهبردی کردن این پژوهش‌ها شده است. این در حالی است که پروژه علم دینی زمانی مطلوب خواهد بود که هم دارای پشتوانه «پژوهش‌های نظری» و هم دارای «قابلیت راهبردی شدن» باشد؛ به عبارت دیگر، علم دینی نباید در حد «آموزه» باقی بماند، بلکه باید تبدیل به «برنامه» شود؛ چرا که منظومه علوم و معارف اسلامی معطوف به شکل‌دهی زیست اسلامی یا همان «حیات طیبه» می‌باشد. البته تا زمانی که چرخه علوم نظری، صورت کمال و تمام خود را پیدا نکرده باشد، نوبت به علوم عملی و اتخاذ راهبرد نخواهد رسید. از این رو، شاخص نهایی برای ارزیابی علم دینی، «عمل دینی» خواهد بود، نه صرف انسجام درونی علمی یا صحت مبانی و روش تحصیل آن. به عبارت دیگر، علم دینی نمی‌تواند مصداق «علم لاینفع» باشد. با این حساب، روش صحیح در تحول علوم انسانی، روش راهبردی کردن پژوهش‌های بنیادین، الگوسازی تحول علوم انسانی، طبقه‌بندی علوم انسانی و اتخاذ رویکردهای تمدنی به علوم انسانی است.

سنجش و نقد ایده «طراحی دانش»، جذابیت و ضرورتی انکارناپذیر دارد. این باور، همانا رویکردهای اثبات‌گرا، غیرعقلانی و ناکارآمد حقوقی را عیان می‌کند و با هدف اصلاح کاستی‌ها و تناقضات میان مبانی، ساختارها و جلوه‌های نظریه و عمل در دانش حقوق، روی درآینده‌پژوهی در عرصه معرفت‌حقوقی و نظام‌سازی حقوقی دارد. سیاست جنایی، از مهم‌ترین حوزه‌های مورد علاقه تفکر انتقادی در رشته حقوق است.

سیاست جنایی در ایران، اگر خوشبینانه هم بنگریم، باز بسیار آشفته است و اگر واقع‌بینانه بسنجیم، به نظر نگارنده، چیزی به نام «سیاست جنایی» به معنای دقیق کلمه و به مفهوم پیروی نظام عدالت کیفری رسمی کشور از یک سیاست و تدبیر، وجود مستقر ندارد. از نظر محقق، «سیاست جنایی» عبارت است از: «معرفتی علمی/ارزشی با ماهیت مدیریت‌محور و میان‌رشته‌ای و متشکل از شبکه روابط تعاملی دولت-ملت در راستای کنش و واکنش به جمیع گونه‌های بزه و انحرافات خطیر در چارچوبی مشخص از حیث گفتمان، که با پیجویی یک مسیر تعریف‌شده برای حرکت به سوی اهداف عدالت کیفری، دارای مبانی، ساختار و جلوه‌های تعریف شده و سازگار با یکدیگر می‌باشند.»

در ایران، رنجوری مفرط در امر بومی‌سازی نهادهای جرم‌شناختی و راهبردهای سیاست جنایی از مبادی غربی، شرعی و اجتماعی، عامل اصلی ناتوانی مدیران ارشد سیاست جنایی و مأموران نظام عدالت کیفری در کنش و واکنش به بزه و انحراف است. در ایران به دلیل سلطه قدرت سیاسی بر حیات اجتماعی ملت - که نتیجه نظام سلطنتی چند هزارساله بود - مصلحت و منفعت مردم در شخص سلطان بود و «گستره همگانی» و «حوزه عمومی» وجود نداشت. اولین نمود «حوزه عمومی در ایران» حوزه عمومی دینی بود که از طریق بحث و مباحثه در محافل مذهبی انجام می‌یافت. اما از آنجا که قدرت سیاسی تا قبل از پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی عموماً در دست حاکمان غیردینی بوده، «حوزه عمومی سیاسی» نتوانست شکل بگیرد و به همین دلیل تا قبل از مشروطه جایی برای صحبت درباره «مناسبات قدرت و قانون» وجود نداشت. در دوره قاجار نیز در زمان انقلاب مشروطه علاوه بر اندیشه سلطنتی و اندیشه اسلامی، اندیشه غربی نیز وارد حیات سیاسی ایرانی شد که موجب خدشه‌دار شدن فضای ارتباطی گردید. سیاست جنایی نیز همانند قانون نه تنها مقید و مشروط‌کننده قدرت سیاسی - که کارویژه حقیقی آن است - نبود، بلکه ابزاری برای بسط سلطه قدرت سیاسی بر جهان زیست‌ایرانی به حساب می‌آمد. گسترش تشکیلات قضایی در این سال‌ها در ایران نه آن‌چنان به بسط عدالت کیفری، که به دیوان‌سالاری و توسعه شبکه نظارت بر ملت انجامید؛ وضعیتی که حاکمیت عقل ابزاری بر سیاست جنایی نامتجانس ایران را تشدید نمود. البته پس از انقلاب اسلامی، سیاست جنایی و بطور کلی سیاست اجتماعی در ایران جایگاه بسیار بهتری یافت.

به هر تقدیر، در جامعه ایرانی، همان‌قدر که بی‌توجهی به مبانی و اصول اسلامی، طراحی الگوی بومی سیاست جنایی را با شکست مواجه می‌سازد، کم‌رنگی نقش مختصات جامعه ایران و نشناختن و وضعی نهادن به عرف و پندارهای ملی پیرامون رفتارهای جرم‌انگاری شده و کیفرهای آنها و گونه‌ها و میزان بزهکاری نیز الگوی ملی سیاست جنایی را محکوم به شکست می‌کند؛ همچنان که تا کنون نیز الگوی چندان مستقل و مناسبی هم در کشور، مشهود و معنادار نیست.

برای اصلاح وضع کنون سیاست جنایی در ایران باید هم روش کنونی الهام‌گیری از رویکردهای جرم‌شناختی غربی مورد نقد - به ویژه از جهت معرفت‌شناسی - قرار گیرد و هم محتوای این رویکردهای همیشه در حال گذار. چرا که آموزه‌های جرم‌شناسی از مهم‌ترین عناصر راهنمای مدیران سیاست‌گذاری جنایی است. وضعیت ورود گزاره‌های جرم‌شناسی و راهبردهای سیاست جنایی از غرب به بخش به ظاهر پژوهشی ادبیات حقوقی دانشگاه و قانونی و قضایی کشورمان از این جهت اسفبار به نظر می‌رسد که هر رویکرد و نظریه در بدو ورود از طریق ترجمه به کشور تا چند سال مورد تمجید قرار می‌گیرد و رفته رفته معایب و چالش‌های آن هم باز ترجمه - و حال اندکی هم تحلیل، که البته به جایی نمی‌خورد - می‌شود و این نتیجه‌ای جز تشدید سرگردانی سیاست جنایی اسلامی-ایرانی در پی ندارد. بی تردید، ضرورت دارد اگر این رساله، داعیه نقد بر روش بهره‌گیری از یافته‌های پژوهشی غربی پیرامون نظریه‌های جرم‌شناسی و سیاست جنایی دارد، خود روش درستی برای آزمون این نظریه‌ها در دکتترین و در سیاست جنایی کاربردی ایران به کار بندد.

باین توضیح، آشکار است که ضرورت دارد بجای نقد حقوقی روبنایی، زمین‌اندیشه‌های فلسفی و جامعه‌شناختی زیربنایی این رویکردها شخم زده شود. نقد حاکمیت مدرنیته‌ی غربی بر سیاست جنایی غربی و نظام‌های سیاست جنایی مترجم، ضرورت دارد؛ همچنان که نقد حاکمیت الگوی سنتی فتوایی بر گفتمان رایج سیاست جنایی اسلامی نیز ضروری است. به موازات وجه انتقادی، ضروری است که رساله از وجه اثباتی نیز برخوردار باشد. این مهم، به شکل ترسیم دورنمای تدوین الگوی بومی سیاست جنایی عینیت می‌یابد.